



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد آیدنولوژی

<https://naghd.com>

شناخته‌ها و ناشناخته‌های انقلاب نوامبر

آلمان: ۱۹۱۸-۱۹۱۹

کلاوس گیتینگر

ترجمه‌ی: مریم فرهمند



بهمن ۱۴۰۰

انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ هرچند تاج و تخت سلطنت را فروپاشید و منجر به دمکراسی پارلمانی شد، اما نه ساختارهای نظامی امپراتوری را درهم شکست، نه ادارات و مدیریت را دموکراتیزه کرد، و همچنین نه امر اجتماعی سازی را در هیچ یک از شاخه های صنعت متحقق کرد. نه بهار قرن بیستم، بلکه ۱۴ سال پس از آن، فاشیسم فرا رسید.

دو علت اصلی برای شکست وجود دارد: ۱) شکاف در جنبش کارگری؛ ۲) گستردگی بیش از اندازه ی قهر ضدانقلابی، همراه با تأیید یا اعمال نفوذ رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان [SPD].

هردوی این عوامل می بایستی بررسی شوند، با این حال تأکید اصلی بر علت دوم است. در این ارتباط جنبه هایی از همکاری رهبری حزب سوسیال دمکرات با فرماندهی نظامی سابق و «گروه های شبه نظامی و مزدوران داوطلب ارتش» (Freikorps)* آشکار خواهد شد که تاکنون به ندرت یا بسیار محدود یا از منظر غلط بررسی شده اند.

انشعاب اول. علت انشعاب اصلی در جنبش کارگری موافقت رهبری و فراکسیون حزب سوسیال دمکرات با جنگ امپریالیستی در اوت ۱۹۱۴ بود.

انشعاب دوم. البته انشعاب دومی هم که از مدت ها پیش در لایه ی زیرین سوسیال دمکراسی متورم می شد، وجود داشت. پرسش بر سر اعتصاب سراسری توده ای بود؛ اعتصاب عمومی علیه بورژوازی و علیه جنگ؟ آری یا نه. این دومین شکاف، یعنی شکاف سراسری در موضع گیری نسبت به جنگ، به حزب سوسیال دمکرات مستقل (USPD) هم سرایت کرد؛ بهترین مثال ادوارد برنشتاین و کائوتسکی، نیا های حزب، که در ۱۹۱۷ به حزب سوسیال دمکرات مستقل ملحق شدند، اما پیش از هرچیز، در شمار رویزیونیست ها یا سانتریست ها و از دشمنان اعتصابات سراسری توده ای بودند.

حداکثر در دسامبر ۱۹۱۸ این سؤال نیز در سراسر کشور به سؤال قبلی اضافه شد: قدرت شورایی، آری یا نه؟

انشعاب سوم. گروه کوچک و بیش تر فرقه وار اسپارتاکوس، همراه با کارل لیبکنشت و رزا لوکزامبورگ که هرچند نفوذ تقریباً اندکی در پایه های توده ای جنبش کارگری داشت، اما تأثیرات بیرونی تبلیغاتش بزرگ تر بود. این گروه نیز در انشعاب، در فاصله ی بین ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ جزو حزب سوسیال دمکرات مستقل بود. از گروه چپ های رادیکال برمین که می توانند در این رابطه طرح شوند، به ندرت نامی برده می شود.

گروه چهارم، نمایندگان معتمد انقلابی [یا معتمدان انتخابی کارگران از طرف تمامی صنایع، مستقل از سندیکاها] بودند که با حزب سوسیال دمکرات مستقل رابطه داشتند و طی جنگ شکل گرفته بودند. این گروه هرچند هوادار جناح چپ حزب سوسیال دمکرات مستقل بودند، اما مستقل عمل می‌کردند و از پایه‌های توده‌ای وسیعی برخوردار بودند. آن‌ها علاوه بر این با گروه اسپارتاکوس همکاری داشتند، اما بعضاً در رقابت با آن‌ها هم بودند و گروه اسپارتاکوس را متهم به «پشتک‌واروهای انقلابی» می‌کردند. درست قبل از آغاز انقلاب نوامبر از ارتباط با آن‌ها پرهیز کردند، زیرا اسپارتاکویست‌ها توسط پلیس متلاشی شده و جاسوسان پلیس در آن‌ها نفوذ کرده بودند. این گروه، در عین حال به کنگره‌ی [شوراها] و به‌ویژه نماینده‌ی آن‌ها ریشارت مولر امیدهای زیادی داشتند که شیفته‌ی بحث‌های بی‌پایان بود.

در مقابل آن‌ها، جنبش‌های دیگر سندیکالیستی و مستقل از حزب، در منطقه‌ی «رور» [Ruhr] وجود داشتند که اساساً تحقیقی درباره‌ی آن‌ها صورت نگرفته است.

به این ترتیب حداقل سه گسست در درون جنبش کارگری ایجاد شد، اما اقدامی مشترک توسط جناح چپ در برابر رهبری سوسیال‌دمکراسی و وابستگی‌اش، به‌رغم رادیکالیزه‌شدن توده‌ای عظیم [کارگران] به دلیل سیاست‌های ضد کارگری دولت سوسیال‌دمکرات، به سختی ممکن بود.

بورژوازی شدن حزب سوسیال‌دمکرات

تمرکز جناح راست حزب سوسیال‌دمکرات بر بورژوازی کردن بوروکراسی کارگری و رهبری این حزب قرار داشت. در رأس نمایندگان این نظر فریدریش اِبرت، فیلیپ شایدمان، گوستاو نوسکه، ولفگانگ هاینه، اُتو ولز، ادوارد داوید، اُتو لندزبرگ، اُتو براون، ارنست هایلمن، آلبرت زوده‌کوم، اُیگن ارنست، هم‌چنین سندیکالیست‌هایی مانند گوستاو باوئر و کارل لگی‌ین، و مبلغ حزبی، گِئورگ اشتامپفر قرار داشتند. از زمان کودتا در [نشریه‌ی] «به پیش» در ۱۹۱۶، یعنی سیاست برکناری سوسیال‌دمکرات‌های مخالف جنگ از روزنامه‌ی مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات، نه تنها این سیاست بر تمامی ارگان‌های حزبی، بلکه بر تمامی مطبوعات سوسیال‌دمکراتیک نیز مسلط شد. آن‌ها به هنگام جنگ، کم‌وبیش در برابر فتیش ناسیونالیسم سر تعظیم فرود آوردند، به لاس‌زدن با سیاست‌های امپریالیسم، الحاق‌گرایی و استعمارگرایی مشغول بودند، و حتی بخشی از آن‌ها گرایش‌های قومی و نژادپرستانه داشتند. آن‌ها طی جنگ شبکه‌هایی با سرمایه‌داران بزرگ (قانون خدمات کمکی ۱۹۱۶) و فرماندهی عملیاتی ارتش ساختند.

[شهر] کیل، آغازگر انقلاب و ضدانقلاب

تحقیقات اخیر کسانی مانند اُتوکار لوبان (Ottokar Luban) [۱]، رالف هُفروگه (Ralf Hoffrogge) [۲] و دیگران، به درستی نقش نمایندگان کارگری انقلابی را به‌مثابه آغازگران انقلاب آشکار کرد. با این‌وجود، شورش ملوانان «کیل» و شهرهای ساحلی، آغازگر انقلاب بود. هم‌چنین همه می‌دانستند که نوسکه (Noske) به‌عنوان ترمز انقلاب به شهر «کیل» فرستاده شده است. او هرچند نتوانست مانع گسترش قیام شود، اما به سرعت موفق شد آتش شعله‌های انقلابی را خاموش کند. آن‌چه کم‌تر شناخته شده، این است که نوسکه در این‌هنگام نه تنها به بریگاد افسرهای عرشه [کشتی] (به اصطلاح «بریگاد آهنین») اجازه‌ی سازماندهی بر ضد قیام را داد، بلکه هم‌زمان دست افسران بی‌اعتبار (در بریگاد نیروی دریایی ارهارت یا بریگاد نیروی دریایی لوون‌فیلد) را برای سازماندهی شبه نظامیان داوطلب و بسیار برآشفته و مهاجم بازگذاشت.

همراهی با وزیر جنگ

پس از آن‌که در ۹ نوامبر، رهبری حزب سوسیال‌دمکرات در برلین دیگر نتوانست جمعیت عظیم مردم را از خیابان‌ها دور کند، صدارت اعظم را در دست گرفت، کوشید سلطنت را نجات دهد و تا آخرین لحظه تلاش کرد مانع انقلاب شود. این امری‌ست شناخته‌شده. اما سراسر ناشناخته مانده است که اِبرت، نامزد مقام صدارت اعظم امپراطوری، فوراً تلاش کرد اختیار «قوای ارتش» در پایتخت را به‌دست بگیرد. آن‌چه تابحال در تحقیقات تاریخی — جز نزد [تاریخ‌نگار ارتش] ارنست هاینریش اشمیت — از قلم افتاده این است که ولز و اِبرت در ۹ نوامبر از ژنرال پروسی وزیر جنگ [امپراطوری رایش]، هاینریش شُش [Heinrich Schöuch]، درخواست حمایت نظامی از سیاست ترمز [انقلاب] را کردند و از سوی او حمایت هم شدند. با تیم‌های امنیتی‌ای که از این طریق در اختیار ولز قرار گرفتند، او فرماندهی نظامی جدید شهر را مسئول کنترل جاده‌های منتهی به پایتخت کرد و ایستگاه‌های قطار را به اشغال [نیروهای امنیتی] درآورد. حتی افسران جوان نیز در ۱۰ نوامبر، داوطلبانه به گروهان نظامی او پیوستند: [۳] با این حساب، یعنی حتی در دومین روز انقلاب در برلین، ارتش شبه نظامیان داوطلب [ضدانقلاب] حضور داشتند. شُش لباس نظامی خود را بدرآورد و در لباس شخصی به فعالیت خود ادامه داد، — برخلاف نوسکه که دیرتر (در مارس ۱۹۱۹) منصوب به فرماندهی کل قوا شد — این نظامی میانه‌رو در اوایل نوامبر ۱۹۱۸ حتی مانع تیراندازی هواپیماها به قطارهای حامل ملوانان انقلابی شد، آن‌طور که ژنرال الکساندر فون لینزینگ درنظر داشت. هم‌زمان اما در اولین روز انقلاب در ۹ نوامبر ۱۹۱۸، خودروهای

نظامی شش و شبکه‌ی مخابرات وزیر جنگ در خدمت ولز برای «کارزار تبلیغاتی» در میان توده‌ی سربازان علیه «چپ‌ها» قرار گرفته بودند. [۴]

این امر شناخته‌شده است که در ۹ نوامبر ۱۹۱۸، ولز مانع تیراندازی سربازان جبهه‌ی داخلی — در این مورد معین، «تک‌تیراندازان ناومبورگ»، به توده‌ی مردم شد [۵]، کاری که بدون شک منجر به قتل عامی می‌شد که خشونت انقلابی شدیدی را در پی می‌داشت. اما کم‌تر شناخته‌شده است که ولز، فوراً حمایت «تک‌تیراندازان ناومبورگ» را به سود خود و رهبری سوسیال‌دمکراسی جلب کرد. نیروهای گروهان رزمی سلطنتی دیگری با نام «کفش‌دوزک» — هنگ گارد فوسیلیر [Füsilier] — که جزو گارد پیاده‌نظام بودند، در ۶ دسامبر برای اولین بار دست به خشونتی آشکار بر علیه توده‌ی مردم زدند و بی‌هدف به سوی تظاهرکنندگان شلیک کردند و از جمله باعث کشتار مسافران قطار شهری شدند. این نیز تحت فرماندهی ولز رخ داد.

روز دوم

فریدریش ولف در تراژدی «[قیام] ملوانان کاتارو» نشان داد که دومین روز یک انقلاب، مهم‌ترین روز است. دومین روز، ۱۰ نوامبر ۱۹۱۸ بود. رهبری حزب سوسیال‌دمکرات و رهبری سندیکا، در طول شب نهم به دهم نوامبر، توده‌ی اعضاء و هسته‌های کارخانه‌ها را که هشیارانه از ۱۹۱۶ به بعد، ذره ذره فعال کرده بودند، سازماندهی کردند. در این جا دعوت به وحدت، به‌مثابه فتیش عمل می‌کرد. این هم موضوعی شناخته‌شده است، اما اغلب مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. تقریباً اصلاً شناخته‌شده نیست: از جانب رهبری حزب سوسیال‌دمکرات، برای تهییج و آگاهی شورای کارگران و سربازان (افسران هم جزو آنان بودند)، در ساختمان سیرک بوش (Busch) «تمرینی نهایی» ترتیب داده شده بود. همان‌گونه که صدر اعظم بعدی حزب سوسیال‌دمکرات در ۱۹۲۸ توضیح داد، هیچ چیز را نباید به «تصادف» واگذار کرد. [۶] [در این سیرک] در گوش افراد به‌لحاظ سیاسی بی‌تجربه زمزمه می‌کردند که چپ‌ها قصد غافلگیری ناجوانمردانه‌ی ما را دارند، و مهم‌ترین چیز باید اتحاد و فراخوان مجمع ملی [یا مجلس مؤسسان] باشد. اما چپ‌ها در خواب‌اند. بجای دست‌زدن به عمل، توسط شورای سربازان — که شبانه وادارشان کرده بودند، تصمیم سیاسی‌شان را بگیرند، مشغول بحث و گفتگو بودند.

در گردهم‌آیی در ساختمان سیرک بوش، لیکنشت و «نمایندگان کارگری انقلابی» از میدان به‌در شدند.

با این حال ممانعت از تشکیل دولتی مرکب از SPD/USPD و شورای اجرایی در این هنگام، حتی برای ابرت و همکارانش هم ممکن نبود. به این دلیل ابرت — مدت کوتاهی در مقام «صدراعظم جدید امپراطوری رایش» و بعد از آن به عنوان نماینده‌ی دولت جدید، مرکب از نیروهای برابر SPD و USPD، برای امور ملی — در ابتدای کار به وزارت جنگ پناه برد. ابرت و ولز با عمل خود ثابت کردند که از همان آغاز روی ارتش قدیمی حساب می‌کردند. آن‌ها در این وزارت ابتدا با وزیر میانه‌روی جنگ، که مسلماً در این مقام ابقا شد، همکاری کردند.

یک اشتباه چپ‌ها: لیکنشت، شرکت در دولت و شورای اجرایی را تحت فشار گروه اسپارتاکوس، رد کرد. شناخته شده است که میان فریدریش ابرت و ویلهلم گرویر (رئیس فرماندهی ارتش) در شب دهم به یازدهم نوامبر پیمان مشترکی بسته شد. هدف آن‌ها نه فقط جلوگیری از بسیج و سازمان‌یابی، بلکه «مبارزه با بلشویسم» بود. [۷] این که مسئله‌ی ممانعت از بسیج سراسری به‌واقع توسط شورای سربازان سازماندهی شده بود، برای ابرت ناشناخته باقی ماند، یا به عبارتی برای او به عنوان فردی منجر از توده‌ها، قابل تصور نبود. همچنین دروغ بودن این ادعای تاریخ‌نگاران وابسته به حزب سوسیال‌دمکرات، که در اتحاد بین ابرت و گرویر، موضوع صرفاً مربوط به ممانعت از تظاهرات سراسری می‌شد [۸]، از این طریق آشکار می‌شود که: (۱) تلاش ابرت برای به‌دست‌گرفتن اختیار ارتش پایتخت و جبهه‌ی میهنی از طریق صدور فرمانی در نهم نوامبر، به این دلیل بود که مبدا اختیارش به‌دست دیگران، به‌ویژه حزب سوسیال‌دمکرات مستقل افتد. (۲) همکاری با وزیر جنگ و طلب حمایت از او. (۳) استفاده‌ی ولز از سازوکار، مخابرات، تلگراف، خودروها و افسران وزارت جنگ برای سد کردن انقلاب و اشغال مناطق استراتژیک. (۴) تشکیل هم‌زمان بربگاد ضدانقلابی نیروی دریایی در شهر «کیل» توسط نوسکه.

همچنین به ندرت کسی می‌داند که حزب سوسیال‌دمکرات مستقل در دولت، از رابطه‌ی ابرت و گرویر مطلع بود و با آن موافقت کرد. این گونه، تفویض دوباره‌ی قدرتِ صدور فرمان به افسران در ۱۸ نوامبر با تأیید حزب سوسیال‌دمکرات مستقل، صورت گرفت. در این مورد نیز، بنا بر تحقیقات جدید، باز هم کم‌تر دانسته است که رئیس فرماندهی ارتش، با رژه‌ی نیروهای نظامی صحرائی ارتش (در ۱۰ دسامبر ۱۹۱۸) — با اطلاع ابرت — کوشید تا علیه شوراهای کارگران و سربازان کودتا کند. ابرت، تدارک [ارتش] برای کودتا را که کاملاً در جریان شکل‌گیری آن قرار داشت، از همکاران خود در هیئت دولت و — به‌طور بدیهی — از شوراهای مخفی نگاه داشت. و این نکته نیز همواره از قلم می‌افتد — درحالی که تاریخ‌نگار آلمان شرقی، اروین کُنه‌من حتی آن را در سال ۱۹۶۸ کشف کرده بود — که ابرت، هم‌چنین به سرگرد «کورت

فون اشلائی شیر» اجازه داد متن سخنرانی خوش آمدگویی اش را دیکته کند.[۹] همین‌طور چرخش ابرت در سخنرانی اش خطاب به سربازان بازگشته به وطن، با عنوان «شکست‌ناپذیران میدان جنگ»، متعلق به قلم «اشلائی شیر» بود، کسی که رکابدار هیتلر، صدراعظم بعدی امپراطوری رایش در ۱۹۳۲/۱۹۳۳ شد و به این ترتیب ابرت را هم‌چون یکی از بانیان خیانت جلوه داد. هم‌زمان، رئیس فرماندهی ارتش، ابرت را به ایجاد اختلاف با نمایندگان منتخب مردم در حزب سوسیال‌دمکرات مستقل ترغیب می‌کرد. کودتا شکست خورد و نتوانست مانع تشکیل کنگره‌ی شوراهای رایش شود. اما در همین دوران رئیس فرماندهی ارتش و ابرت، تصمیم به بازسازی «گروه‌های شبه‌نظامی و مزدوران داوطلب ارتش» [Freikorps] گرفتند.

کنگره‌ی شوراها - مصوباتِ نقض شده

کنگره‌ی شوراها از ۱۶ - ۱۹ دسامبر، تشکیل مجمع ملی [یا مجلس موسسان] را به تصویب رساند. ابرت بسیار خوشحال بود و این مصوبه را با ابراز تشکر پذیرفت. [از این طریق راه، بر دمکراسی شورایی سد شد] این موضوعی ست شناخته‌شده. اما چندان شناخته‌شده نیست: - و مارک جونز، تاریخ‌نگار ایرلندی این مسئله را کاملاً به فراموشی می‌سپارد [۱۰] - تصمیم‌گیری درباره‌ی «نکات هامبورگ» [از سوی شورای کارگران و سربازان به منظور رفرم دمکراتیک در ارتش]، و این که چگونه این نکات توانست در کنگره، صرفاً با مداخله‌ی شورای انقلابی سربازان با نمایندگی هاینریش دورن باخ (از لشکر نیروی دریایی خلقی) به تصویب برسد. هدف این «نکات» فقط انتخابی‌بودن افسران و کنارنهادن درجات نظامی نبود، بلکه به‌وضوح درهم‌شکستن نظامی‌گری آلمانی بود. و این، با اکثریت قریب به اتفاق، و به‌ویژه با آرای شوراهای حزب سوسیال‌دمکرات به تصویب رسید. ابرت در وحدت و قاطعیتی تمام، همراه با سپهبد گرویزر (که با لباس کاملاً نظامی و درجه و مدال‌هایش در دفتر صدارت رایش حضور یافت)، مانع اجرای «نکات هامبورگ» شدند. اشتباه کم‌تر شناخته‌شده‌ی دیگری از انقلابیون این بود که نمایندگان منتخب حزب سوسیال‌دمکرات مستقل در این نشست شکست خوردند و توسط ابرت و گرویزر، با ارجاع به لنین و تروتسکی مرعوب، شدند. دموکراتیزه‌سازی ارتش به زمانی موهوم و مجهول، موکول شد. اشتباه فاحش دیگری که شناخته‌شده است: حزب سوسیال‌دمکرات مستقل از همکاری با شورای مرکزی، یعنی ارگان جانشین کمیسیون اجرایی، سر باز زد.

مبارزات در کریسمس

جزئیات بسیاری از مبارزات کریسمس سال ۱۹۱۸ شناخته شده است. [۱۱] رهبران حزب سوسیال دمکرات و ولز، به نمایندگی از طرف آنها، می‌خواستند از شر لشکر نیروی دریایی خلقی خلاص شوند. ناشناخته مانده: ملوانانی که قصد مذاکره با ولز را داشتند، از جمله از سمت دانشگاه [Universität] هم به سوی آنان تیراندازی شد؛ این تحریکی بود از طرف «افسران گارد - سواره نظام - هنگ تیراندازان» (GKSD) که در آن زمان عملاً تحت فرماندهی سروان والدیمار پابست قرار داشتند. [۱۲]

دانسته است که به دستور ابرت، سربازانی که همچنان متعلق به نظام امپراطوری بودند، از حمله‌ی توده‌های مردمی به کاخ جلوگیری کردند. اما کم‌تر شناخته شده است که در این جا برای نخستین بار در کشور آلمان از نارنجک‌های گازی [برای سرکوب] استفاده شد. [۱۳] و این که رایزنی‌هایی نیز وجود داشت که این نارنجک‌ها را بر علیه توده‌ی غیرنظامی هم به کار برند.

شکست اخیر ضدانقلابیون، درسی برای آنان شد تا سازماندهی گسترده‌ی «گروه‌های شبه‌نظامی و مزدوران داوطلب ارتش» را تدارک ببینند. در این مورد، باز هم با همکاری رئیس فرماندهی ارتش و رهبری حزب سوسیال دمکرات.

از قرار معلوم حزب سوسیال دمکرات مستقل در کریسمس ۱۹۱۸ از دولت استعفا کرد. اشتباهی دیگر؛ به این ترتیب، تمامی امکان تأثیرگذاری بر ارگان‌های دولتی از دست رفت.

قیام ژانویه

در طول قیام ژانویه نه تنها کمیسیون انقلاب [تحت هدایت و رهبری گئورگ لِدبور (Georg Ledebour) عضو USPD و کارل لیکنشت، به منظور ممانعت از انتخابات مجلس موسسان و برای تشکیل جمهوری شوراها] ناکام ماند، و نیروهای مسلح ارتش به‌علاوه‌ی «لشکر نیروی دریایی خلقی»، برخلاف وعده‌های دورن باخ، خود را کنار کشیدند، و لیکنشت (و همچنین لوکزامبورگ، نیز) سردرگم بودند، بلکه ابرت نیز موفق شد با تاکتیک‌های ماهرانه‌ای در مذاکره با نمایندگان حزب سوسیال دمکرات مستقل (برنشتاین/کائوتسکی/لوئیزه تسایتز)، زمان کافی برای مسلح کردن «گروه‌های شبه‌نظامی و مزدوران داوطلب ارتش» توسط نوسکه به‌دست آورد. شعار معروف او شناخته شده است.

کم‌تر شناخته شده است که نوسکه در ۶ ژانویه ۱۹۱۸، مجهز به اختیارنامه‌ی مطلقاً نامحدودی شده بود تا هرگونه اقدامی را برای درهم‌شکستن قیام اعمال کند. او از امکانات و سلاح‌های فعال‌ترین افسر خود، یعنی سروان پابست و دیگر قوای مسلح استفاده کرد: تانک‌ها، توپ‌ها، هواپیماها، مسلح به آتش‌بار و

خمپاره‌اندازها، مسلسل‌ها و نارنجک‌های گازی. این‌هم رویدادی بی‌سابقه بود. برای نخستین بار بود که این چنین ابزار تخریبی مدرنی در کشور آلمان علیه مردم غیرنظامی خودی به کار گرفته می‌شد. و نوسکه — برخلاف وزیر جنگ در اوایل ماه نوامبر — دست سربازان را با تمامی سلاح‌ها [برای سرکوب] در کلان‌شهری پرجمعیت آزاد گذاشت. ارتش شبه نظامیان و پیش‌قراولان فاشیست قتل‌عام را آغاز کردند. در قیام ژانویه، نخستین اعدام‌های غیرقانونی فوق‌العاده وحشیانه توسط سربازان دولتی به اجرا درآمد؛ قاتلان بدون مجازات ماندند.

کم‌تر شناخته‌شده است که اشتامپفر روزنامه‌نگار سوسیال‌دمکرات که در پادگان دراگونا در ۱۱ ژانویه ۱۹۱۸ مانع اعدام هیلده اِشتاین‌برینک شد که با رزا لوکزامبورگ اشتباه گرفته شده بود، در ممانعت از اعدام‌های وحشیانه‌ی نمایندگان [نشریه‌ی] «به پیش» هیچ اقدامی نکرد، و حتی بعدها تکذیب کرد که از اعدام‌ها اطلاع داشته و اسپار تاکیست‌ها را مسئول آن دانست. [۱۴] در این اثناء شناخته‌شده است، اما حتی هنوز هم حزب سوسیال‌دمکرات منکر آن است: لوکزامبورگ و لیبکنشت، به فرمان «والدمار پابست» با سکوت و تأیید ضمنی نوسکه توسط «افسران گارد - سواره‌نظام - هنگ تیراندازان» [GKSD] به قتل رسیدند، قاتلینی که تحت حمایت دولت و ارتش شبه نظامیان و مزدورانی که قدرت‌مداران حقیقی بودند، قرار داشتند. «افسران گارد - سواره‌نظام - هنگ تیراندازان»، قاضی و دادگاه جرم‌های خود شدند. قاتلین آزاد شدند و پول فراوانی در اختیارشان قرار گرفت. و دولت ائتلافی وایمار با اکثریت غالب سوسیال‌دمکرات‌ها، رشوه‌پردازشان بودند. نوسکه به اعتبار دلایلی روشن، مانع تحقیقات بعدی شد. [۱۵] هم‌چنان کم‌تر مورد توجه قرار گرفته‌شده که: درهم‌شکستن قیام ژانویه با خشونت و وحشیانه، تأثیری به‌شدت دلسردکننده داشت و ضربه‌ی روحی شدیدی بر جنبش کارگری وارد آورد.

بقیه‌ی آلمان

یک اشتباه بزرگ دیگر: عملاً هیچ‌گونه هماهنگی مؤثری در اوایل ۱۹۱۹ میان اعتصابات موازی در منطقه‌ی «رور» [Ruhr]، ایالات تورینگن، زاکسن و نهایتاً برلین، وجود نداشت. مهم‌ترین اهداف این اعتصابات عبارت بود از: درهم‌شکستن نظامی‌گری، همان‌گونه که در کنگره‌ی شوراها به تصویب رسید؛ اجتماعی‌سازی فوری؛ حفظ شوراها؛ مجازات تبهکاران و جنایت‌کاران جنگ جهانی؛ و مجازات قاتلین لوکزامبورگ، لیبکنشت و دیگران. مسئله‌ای که مدت‌زمانی طولانی مورد توجه قرار نگرفت، اما اخیراً توجه بیش‌تری را جلب کرده، این واقعیت است که اساساً مستقل از احزاب، شوراها و ساختارهایی سندیکالیستی

شکل می‌گرفتند که همگی احزاب کارگری را تحت فشار می‌گذاشتند. این مشکل بیش‌تر از هر جا در منطقه‌ی صنعتی «رور» وجود داشت.

هم‌چنین و هم‌زمان با پیشنهادهای سازش و توافق دروغین کارل سورینگ کمیسار حزب سوسیال دمکرات، پی‌گیرانه قدرت نظامی نیز به کار گرفته می‌شد (ژنرال واتر). آن‌چه کم‌تر شناخته شده: با این که در شهر برمن، شوراها انتخابات مدنی، تحویل و تسلیم سلاح و مذاکره را پیشنهاد کرده بودند، اعمال سرکوب به طرز کاملاً مصالحه‌ناپذیری، توسط نوسکه و نیروهای ارتش شبه نظامی او ادامه می‌یافت. قرارداد آتش‌بس برمن با ارتش «فرای کورپس» که در شهر فردن (Verden) منعقد شده بود، از سوی نوسکه و مهره‌های حزب سوسیال‌دمکرات او — کسانی که در شهر برمن به آن‌ها قدرت و عده داده شده بود — نقض شد. سرانجام در ماه مارس در برلین حاکمیت مطلق ترور دولتی افزایش یافت.

در این حین تحقیقات دقیق جدیدتری [۱۶] به‌خوبی به بررسی فرآیند اعتصابات و مبارزات ماه مارس، یعنی دومین انقلاب، پرداخته است. اما همگی این تحقیقات، ماشین بی‌سابقه‌ی سرکوب را که توسط همکاری مشترک میان اِبرت/گرویز و همکاری مستقیم نوسکه/پابست، در مارس ۱۹۱۹ شکل گرفت، دست‌کم می‌گیرند. فرمان شلیک از سوی نوسکه/پابست که توسط اخبار دروغ «افسران گارد - سواره‌نظام - هنگ تیراندازان» [GKSD] و دیگرانی از این قبیل تقویت می‌شد، نشان‌دهنده‌ی رسوخ ترور به درون سیاست داخلی آلمان بود. کشتار زندانیان، دستگیرشدگان و بی‌گناهان، حتی کودکان، روندی بی‌سابقه در آلمان بود. هم‌چنین نکته‌ی دیگری که کارهای تحقیقی جدید نادیده می‌گیرند: این فرمان شلیک، حتی در حوزه‌ی شمول [قوانین] دوران محاصره‌ی پروس در ۱۸۵۱ هم قرار نمی‌گیرد. این کار صرفاً مُعرف فرمان قتل‌عام است و ربطی به تیرباران بر اساس حقوق وضعیت فوق‌العاده ندارد. این امر حتی در دوران محاصره‌ی پروس، به‌دقت تنظیم شده بود؛ حضور وکیل مدافع، چندین قاضی و مراجع بالای استیناف ضرورت داشت و اتخاذ تصمیم را تازه بعد از ۲۴ ساعت، ممکن می‌ساخت. هم‌چنین ناشناخته است که نوسکه حتی فرمان فردی قتل از سوی «پابست» را که سخت‌گیرانه‌تر بود، تأیید کرد؛ [طبق این فرمان] اگر کسی ساکن خانه‌ای بود که در آن اسلحه پیدا شده بود، یا اگر کسی فقط به نوعی به «سرخ‌بودن» مشکوک بود، می‌توانست تیرباران شود. وقتی که این اتفاقات برای هیئت دولت مشهود شد، از نوسکه درخواست شد، در آینده فرمان‌هایی از این قبیل را قبلاً کنترل کند. [۱۸] همین و بس. دولت شایدمان اعتراض بیش‌تری به قلع‌وقمع رای‌دهندگان نداشت.

آن چه حتی کم‌تر شناخته شده، این است که نوسکه به افسران خود بعد از نبرد ماه مارس ضمانت داد که او اجازه‌ی پی‌گیری و مجازات عمل تیربارانی را که «کاملاً هم موجه نبود» [۱۹]، نخواهد داد (همان‌طور که او پی‌گرد و مجازات قضایی قاتلین لوکزامبورگ/لیبکنشت را غیرممکن کرده بود). این ضمانت، افسران را گستاخ‌تر می‌کرد و آن‌ها کاملاً بدیهی می‌انگاشتند که فرمان آتش، هرچند نوسکه آن را قبلاً در ماه مارس ۱۹۱۹ پس گرفته بود، هم در ماه مه ۱۹۱۹ در مونیخ، و هم در ۱۹۲۰ در منطقه‌ی «رور» اعتبار خود را حفظ کرده است. با این حال نوسکه یا دولت این تفسیر از فرمان قتل را تأیید کردند. نتیجه‌ی [این تفسیر]، هزاران قربانی کاملاً بی‌گناه بود. بدیهی است که اعدام مبارزین هم غیرقانونی بود. یکبار دیگر: این اعدام‌ها، براساس قوانین وضعیت فوق‌العاده نبودند، بلکه قتل بودند. در این موارد نیز، تعقیب و پی‌گرد قانونی قاتلین، اکثراً بخاطر شهادت شخص نوسکه (که در این فاصله برکنار شده و فرماندار هانوفر بود) با اهمال صورت می‌گرفت و منجر به تبرئه‌ی تبهکاران شد. تمامی این اعمال، همراه با استقبال و تشویق دولت سوسیال دمکرات ائتلافی وایمار و فراکسیون حزب سوسیال دمکرات در مجلس [رایشتاگ] و در پروس، تأیید شد. هم‌چنین، قتل‌عام مونیخ در ماه مه ۱۹۱۹، و منطقه‌ی «رور» در مارس ۱۹۲۰، و سرکوب سومین انقلاب، عواقبی نداشت.

این قتل‌عام و فرمان آتش از سوی نوسکه/پابست، را آشکارا می‌توان هموارساختن راه فاشیسم نامید. کم‌این که مونیخ توانست از این طریق به مرکزی برای جنبش فاشیستی بدل شود و در آن‌جا، دولت راست‌گرای حزب سوسیال‌دمکراتِ هوفمن، در جریان کودتای کاپ [کودتای ناموفق ۱۰۰ ساعته‌ی ضدانقلابیون] با موفقیت ساقط شد. کم‌تر شناخته شده است که نوسکه با این چنین اعمال اساساً غیرقانونی (یعنی دستور تیرباران مستقیم و بلافاصله‌ی شورشیان مسلح)، که در سال ۱۹۰۷ در رهبری نظامی امپراطوری مخفیانه مورد بحث قرار گرفته و نهایتاً به فرمانی محرمانه تبدیل شده بود، قبلاً در مجلس رایش در ۱۹۱۱، به شدت مخالفت کرده بود، [۲۰] اما در سال‌های ۱۹۱۹/۱۹۲۰، دقیقاً همین دستور را به اجرا گذاشت. علاوه بر این، کم‌تر شناخته شده است (و هم‌چنین ولفگانگ نیس [۲۱] و یواخیم کپنر [۲۲] این نکته را در کتاب مناقشه‌برانگیزشان ذکر نمی‌کنند) که ابرت بعد از قتل‌عام مارس، این «اقدام» نظامی را به‌طور مستقیم و صریح تأیید کرد: «این امر را که هرچه سریع‌تر و رادیکال‌تر این موفقیت به‌دست آید، انتظار مقاومت و خونریزی کم‌تری می‌رود، تجربیات دیگر به ما آموخته است.» [۲۳] ابرت در این‌جا، کلمه به کلمه استراتژی هیندنبورگ [سیاست مناقشه‌برانگیزِ اعمال دیکتاتوری دولتی سپهبد Hindenburg] را تکرار کرد که گوپلز هم به نوبه‌ی خود در ۱۹۴۳ در استادیوم ورزشی برلین، در شعار «جنگ تمام‌عیار، کوتاه‌ترین جنگ است»، آن را تکرار کرده بود. برخی از فرماندهان «ارتش داوطلبان و

مزدوران شبه‌نظامی»، که برای درهم‌شکستن شوراهای و دولت‌های ایالتی تحت حکومت سوسیال دمکرات‌های مستقل البته هم‌چنان به شیوه‌ای نژادپرستانه و خشونت‌آمیز عمل می‌کردند، اما از قتل‌عام اجتناب می‌ورزیدند (مانند سرلشکر میرکر)، از سوی فرماندهان فاشیست، از جمله هرمن اِرهاردت (که هم‌چنان صلیب شکسته بر سینه و کلاه‌خود بر سر داشتند)، لقب سازشکار می‌گرفتند [۲۴]: زیرا این فرماندهان نمی‌خواستند به فرمان «اقدام قاطعانه»ی اِبرت، — که هیچ معنای دیگری غیر از قتل‌عام نداشت — گردن بگذارند.

آئین‌نامه‌ی محرمانه‌ی اعدام

هم‌چنین تقریباً ناشناخته مانده: در دولت ائتلافی وایمار پیش‌نویس‌هایی مخفی برای پاراگراف ۴۸ قانون اساسی وایمار تهیه شده بود که این عمل غیرانسانی و پیشافاشیستی، می‌بایست با اصرار نوسکه در آن ثبت و تأیید می‌شد. بعدها این پاراگراف الگوی هیتلر برای «فرمان کمیسارها» [دستورالعمل‌هایی درباره‌ی اعدام فوری کمیسرهای سیاسی] و «فرمان بارباروسا [Barbarossa]» شد. نوسکه، مهره‌ای تمام‌عیار پیشافاشیستی بود، که به پشتیبانی اِبرت هم‌چنین می‌توان او را پیش‌قراول نازیسم به حساب آورد. بی‌جهت نبود که هیتلر در ۱۹۳۳، او را «درختی تنومند در میان این علف‌های سوسیال‌دمکرات» نامید. [۲۵]

کاملاً ناشناخته مانده و عملاً این واقعیت در تحقیقات نادیده گرفته و انکار می‌شود که اگر مداخله‌ی متفقین نمی‌بود و ممنوعیت همه‌ی انجمن‌های داوطلب موقت مسلح اعمال نمی‌شد، آلمان می‌توانست در ۱۹۱۹/۱۹۲۰، به جامعه‌ای سراسر نظامی با یک میلیون افراد مسلح، پلیس شبه‌نظامی امنیتی [معروف به پلیس پادگان]، ارتش سربازان محلی، انجمن‌های داوطلب موقت مسلح، [ارتش نیروهای مسلح برای] کمک‌رسانی تکنیکی ضروری، دهقانان نظامی (با وظیفه‌ی کوتاه‌مدت) [۲۶]، تحت حمایت و پرچم سوسیال‌دمکراسی بدل شود. به این ترتیب «ارتش سیاه رایش» که بعداً شکل گرفت، آن‌گونه که ارتش درصدد نظامی‌سازی اجتماعی با تأیید و همکاری حزب سوسیال‌دمکرات بود، هنوز آنقدر بزرگ و قدرتمند نبود. جلوگیری از این وضع، شایستگی بزرگ متفقین است. جنبش کارگری بسیار ضعیف‌تر یا به عبارتی شاخه‌شاخه‌تر از آن بود که بتواند بعد از جنگ جهانی اول به میلیتاریسم و به رهبری راست‌گرای حزب سوسیال‌دمکرات، کارت قرمز نشان دهد.

جمع‌بندی:

- کمبود توافق نظر و هماهنگی در میان کارگران،

- کوبندگی اندک مبارزین چپ.

- عناصر پیشافاشیستی در رهبری حزب سوسیال دمکرات که غلبه بر پیمان‌شان با ضدانقلابیون در ماه مارس ۱۹۱۹، دیگر ممکن نبود.

درواقع در سال ۱۹۱۸، دیگر تابستانی وجود نداشت، بلکه صرفاً پائیزی که به دنبال بهاری کوتاه‌مدت از راه رسید. ظهور زمستان فاشیسم را می‌شد حتی در همین اوضاع و احوال هم انتظار داشت، هرچند حتی بعد از این قتل‌عام‌ها نیز، هنوز لزوماً اجتناب‌ناپذیر نبود.

* «Freikorps»: سربازان بازگشته از جنگ جهانی اول مسلح به سلاح‌های سبک و سنگین، مرکب از حداقل ۴۰۰ هزار عضو که خود را تحت اسامی مختلف در گروه‌های سربازان، درجه‌داران و شبه‌نظامیان تمامی ایالت‌های کشور آلمان متشکل ساختند و به مرور، گروه‌های زیادی از آن‌ها تحت فرماندهی ارتش رسمی رایش قرار گرفتند، بجز گروه‌هایی که در حوزه‌ی خدمات اجتماعی مشغول به خدمت شدند. تعداد شبه‌نظامیان در کوچک‌ترین این گروه‌ها، بالغ بر ۲۰۰۰ تا ۱۰ هزار نفر می‌شد. گروه «افسران گارد - سواره‌نظام - هنگ تیراندازان» [GKSD] با ۴۰ هزار عضو، متعلق به یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های «فرای کورپس» بودند. برخی از اعضای گروهی از «فرای کورپس»ها [تحت نظارت وزارت داخلی] زیر عنوان به اصطلاح ارتش «کمک‌رسانی تکنیکی ضروری»، در ۵ سال اول کارشان در دوران جمهوری وایمار، برای سرکوب اعتصابات به کارخانه‌های مهم و صنعتی اعزام می‌شدند. هرچند برخی از گروه‌های «فرای کورپس» به نیروهای انقلابی پیوستند، اما بیش‌تر این شبه‌نظامیان با این که تاریخ شکل‌گیری و توسعه‌ی مختص به خود را داشتند و یکدست نبودند، دارای گرایش‌های ناسیونالیستی، نژادپرستانه و ضدانقلابی بودند. این شبه‌نظامیان، در نتیجه‌ی همکاری و مماشات سوسیال دمکراسی با فرماندهان ارتش امپراطوری رایش، از جمله در اتفاقاتی تعیین‌کننده، نیروهای سرکوب را تشکیل می‌دادند. در: سرکوب قیام ژانویه ۱۹۱۹ در آلمان، قتل لوکزامبورگ و لیکنشت، علیه ارتش روسیه شوروی با حمایت انگلستان در کشورهای بالتیک در ۱۹۱۹، سرکوب خونین جمهوری شوراهای در بایرن (Bayern) ۱۹۱۹، سرکوب قیام ماه مارس در ۱۹۲۰، شرکت در کودتای کاپ (Kapp) ۱۹۲۰، ترور چندین تن از سیاستمداران از جمله وزیر اقتصاد ماتیاس ارتس‌برگر در ۱۹۲۱ و وزیر امور خارجه‌ی آلمان عضو حزب جمهوری خواه والتر راتناو در ۱۹۲۲. تعداد زیادی از این شبه‌نظامیان که جذب ارتش زمینی، هوایی، دریایی، پادگان‌های نظامی و حوزه‌های حفاظت از ارگان‌های داخلی نشدند، تقسیم به شبه‌نظامیان مسلح و حرفه‌ای و

گروه‌های کوچک‌تر شدند، بخشی که شامل ۵۰۰۰ نفر بودند در [(O. C.) Organisation Consul] سازمانی نژادپرست و فاشیستی از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۳ عضو بودند، یا بخشی دیگر به عضویت حزب فاشیست آلمان (NSDAP) درآمدند و بعدها اعضای پلیس‌های نظامی اس‌اس را تشکیل دادند - م.

این مقاله در سپتامبر ۲۰۱۸ در شماره‌ی ۱۱۵ مجله‌ی «*سوسازی مارکسیستی*» [Marxistische Erneuerung] منتشر شده است:

<http://www.zeitschrift-marxistische-erneuerung.de/article/3359.bekanntes-und-unbekanntes-aus-der-novemberrevolution-1918-19.html>

منابع:

[1] Siehe Ottokar Luban, Die Novemberrevolution 1918 in Berlin. Eine notwendige Revision des bisherigen Geschichtsbildes. In: JahrBuch für Forschungen zur Geschichte der Arbeiterbewegung, Berlin, H. 2009/I, S. 53-78.

[2] Siehe Ralf Hoffrogge, Richard Müller. Der Mann hinter der Novemberrevolution, Berlin 2008.

[3] Ernst-Heinrich Schmidt, Heimatheer und Revolution 1918. Die militärischen Gewalten im Heimatgebiet zwischen Oktoberreform und Novemberrevolution, Stuttgart 1981, S. 391ff., 393.

[4] Schmidt, Heimatheer, S. 408, auch das Zitat.

[5] Siehe Joachim Käppner, 1918 – Aufstand für die Freiheit. Die Revolution der Besonnenen, München 2017, S. 185f.

[6] Hermann Müller-Franken, Die Novemberrevolution, Berlin 1928, S. 69.

[7] Wilhelm Groener, Lebenserinnerungen, zitiert nach Lothar Berthold/Helmut Neef, Militarismus und Opportunismus gegen die Novemberrevolution, Berlin 1978, S. 418.

[8] Z. B. Walter Mühlhausen, Friedrich Ebert 1871 – 1925. Reichspräsident der Weimarer Republik, Bonn 2006, S. 110f.

[9] Brief Schleichers, Nachlass Schleicher, BArch-MA, N 42/11, Bl. 5, abgedruckt bei Erwin Könnemann, Der Truppeneinmarsch am 10.12.1918 in

Berlin, Neue Dokumente zur Novemberrevolution, in: Zeitschrift für Geschichtswissenschaft, Bd. 12, 1968. S. 1602.

[10] Mark Jones, Am Anfang war Gewalt, Berlin 2017, S. 114.

[11] Eine neuere Quelle dazu: Gerhard Engel, Aufzeichnungen des Kommandanten der Volksmarinedivision Fritz Radtke, November/Dezember 1918, in: Jahrbuch für Forschungen zur Geschichte der Arbeiterbewegung, H 2008/III, S.74 – 85.

[12] Kriegstagebuch der GKSD, 23.12.1918, Bl. 139, Nachlass Pabst, SAPMO-BArch, NY 4035/1.

[13] Hugo Haase gab dies in einer Regierungssitzung zu Protokoll, Susanne Miller/Heinrich Potthoff (Bearb.), Die Regierung der Volksbeauftragten 1918/19 (RDVB), Düsseldorf 1968, Bd. 2, S. 100.

[14] Klaus Gietinger, November 1918 – Der verpasste Frühling des 20. Jahrhunderts, Hamburg 2018, S. 123f.

[15] Ders., Eine Leiche im Landwehrkanal – Die Ermordung Rosa Luxemburgs, Hamburg 2009, passim [Neuaufgabe im Herbst 2018, die englische Ausgabe erscheint im Januar 2019 bei Verso, London/New York].

[16] Siehe Axel Weipert, Die Zweite Revolution. Rätebewegung in Berlin 1919/1920, Berlin 2015; Dietmar Lange, Massenstreik und Schießbefehl, Generalstreik und Märzkämpfe in Berlin 1919, Münster 2012; Mark Jones, Am Anfang war Gewalt, a.a.O.

[17] Folgendes ausführlich in Klaus Gietinger, November 1918, a.a.O., S. 155 – 198.

[18] Akten der Reichskanzlei, Kabinett Scheidemann, Dokument 17, S. 67f. http://www.bundesarchiv.de/aktenreichskanzlei/1919-1933/m11/sch/sch1p/kap1_2/kap2_20/para3_4.html; siehe auch Klaus Gietinger, Der Konterrevolutionär. Waldemar Pabst - eine deutsche Karriere, Hamburg 2008, S. 147ff., hier S. 153 und S. 389.

[19] Siehe ders., November 1918, a.a.O., S. 181.

[20] Siehe ebd., S. 158f.

[21] Siehe Wolfgang Niess, Die Revolution von 1918/19. Der wahre Beginn unserer Demokratie, Berlin u. a. 2017.

[22] Siehe Joachim Käppner, 1918 – Aufstand für die Freiheit, a.a.O.

[23] Ebert, BArch-Berlin, R 601/617, Bl. 24 und R 43 I/2212, zitiert nach Walter Mühlhausen, Friedrich Ebert, a.a.O., S. 291; siehe auch leicht abweichend: Herbert Michaelis/Ernst Schraepler (Hrsg.), Der Weg in die Weimarer Republik. Ursachen und Folgen. Vom deutschen Zusammenbruch 1918 und 1945 bis zur staatlichen Neuordnung Deutschlands in der Gegenwart, Bd. 3, Berlin 1958, S. 126, Dokument 607..

[24] Claus Kristen, Ein Leben in Manneszucht. Von Kolonien und Novemberrevolution. „Städtebezwinger“ Georg Maercker, Stuttgart 2018, S. 198.

[25] Hitler in seiner Sportpalastrede am 2. März 1933, laut Völkischer Beobachter vom 3.3.1933, zitiert nach Wolfram Wette, Gustav Noske – Eine politische Biographie, Düsseldorf 1987, S. 756.

[26] Siehe Klaus Gietinger, Der Konterrevolutionär, a.a.O., S. 167-187, mit zahlreichen Belegen.